



نامطابق‌های املائی

ردیف	نامطابق‌ها	مثال	توضیح
۱	«خوا» /خا/	خواب، خواهر، خواهان، خوار	این قبیل کلمات در فارسی امروز محدود هستند.
۲	«سُت» و «شُت» /س/ /و/ /ش/	ماست بند، دستیار، درست کار، مُشت زنی، پستیچی	«سُت» و «شُت» در این کلمات و مشابه آنها به صورت /س/ /و/ /ش/ تلفظ می‌شوند.
۳	«نُب» /مب/	پنبه، شنبه، دنبال، زنبور، منبع	«ن» در این کلمات و مشابه آنها به صورت /م/ تلفظ می‌شود.
۴	«جُت» /شت/	اجتماع، اجتناب، مجتمع، پنج‌تا	«ج» در این کلمات و مشابه آنها به صورت /ش/ تلفظ می‌شود.

زبان نوشتار به طور طبیعی معادل و مطابق با زبان گفتار است؛ به عبارت دیگر، شکل املائی کلمات تابع شکل آوایی آنهاست. همان‌طور که در سال‌های گذشته نیز خوانده‌ایم، یکی از هدف‌های درس املا این است که ما هرچه بهتر و بیشتر زبان ملفوظ را با زبان مکتوب مطابق‌سازیم اما در این درس به چند مورد استثنا اشاره شده است که در آنها شکل املا با تلفظ مطابق نیست. این «نامطابق‌های املائی» را باید خوب بشناسیم و هنگام خواندن و نوشتن این‌گونه کلمات، تفاوت‌های آوایی و املائی آنها را رعایت کنیم.

۱) در درس‌های زبان‌شناسی خوانده‌ایم که زبان‌گفتار بیشتر و سریع‌تر از زبان نوشتار تغییر می‌پذیرد. برای نمونه، کلماتی مانند «خواهر» و «خواستن» در قرن‌های گذشته /خُواهر (Xwa-har) و خُواستن (Xwa-stan) / تلفظ می‌شده‌اند (بقیای این تلفظ هنوز در برخی گویش‌های محلی یافت می‌شود). اما به تدریج تلفظ آنها به /خاهر و خاستن / تغییر یافته، در حالی که شکل املائی آنها ثابت مانده است. به حرف «و» در این قبیل کلمات، «واو معدوله = تغییر کرده» می‌گویند؛ زیرا با گذشت زمان تلفظ آن تغییر یافته است. در زبان فارسی کلماتی که «واو معدوله» دارند، محدود و انگشت‌شمارند.

فَعَالِيَّت

درباره کلماتی که با «خوا» آغاز می‌شوند و در فارسی امروز کاربرد دارند، گفت‌وگو کنید.

۲) ترکیب و تلفظ واج‌های هر زبان - از جمله زبان فارسی - تابع دستگاه آوایی آن زبان است. برای مثال، هرگاه واج‌های /س/ و /ت/ در کنار هم بیایند، واج /ت/ به تلفظ در نمی‌آید. در این گونه موارد، با کاهش آوایی روبه‌رو می‌شویم. بدون این که کاهش املائی صورت پذیرفته باشد؛ بنابراین، /ماس بندی/ می‌شنویم اما «ماست بندی» می‌نویسیم.

۳) هرگاه واج /ن/ بی‌فاصله قبل از واج /ب/ بیاید، به واج /م/ تبدیل می‌شود. این تبدیل آوایی به تبدیل املائی منجر نمی‌شود؛ بنابراین، می‌شنویم /شَمبه/ و می‌نویسیم «شنبه».

این ضابطه در زبان عربی نیز حاکم است و به آن ابدال می‌گویند. برای مثال، عرب زبان‌ها می‌نویسند «مَنْ بَعْد» و می‌خوانند /مِمَّ بَعْد/.

۴) هرگاه واج /ج/ قبل از واج /ت/ بیاید، متمایل به واج /ش/ تلفظ می‌شود؛ بنابراین، می‌شنویم: /پنش تا/ و می‌نویسیم «پنج تا».

فَعَالِيَّت

از متن درس‌های ۶ تا ۱۱ کتاب‌های زبان و ادبیات (۳) املا بنویسید.

گروه کلمات برای املاي شماره دو

خصایل و سجایا - تَضْرِيب و سخن چینی - سَطُورِ کتاب - زَعارت و شرارت - جُبَّة
حِبري رنگ - دُرَاعَةُ پاکیزه - موزة میکائیلی - جُبَّة خَلَقِ گونه - ستورانِ لاغر - محاوراتِ
اشخاص - ایجاز و اطناب - نکتة عبرت آموز - غَدَار و فریفتگار - قابل تأمل - بلیغ و
زدوده - طنین خاص - حُسْنِ تالیف - اقتضای مقام - مستلزمِ تأمل - زیب و پیرایه -
ژرف نگری و استغراق - تهذیب و تربیت - عِرْفانِ محض - توجّه و عُزَلت - طاعن و
ستیزه جو - غایت و فرجام - مآخذِ گونه گون - جذبۀ روحانی - نکته سنجی بدیع - لذات
معنوی - مثابه و مانند - عُجَب و خودبینی - فِرَاغِ مُلک - سَطُوتِ سلطنت - توفّع و
چشم داشت - توصیفِ ایثارگری - نهضت عاشورا - مرثیة ناسروده - سکوتِ ابهام آمیز -
رشته ناگسستنی - علاقه تحسین آمیز - نفاق و دورویی - نگاه تأثر آمیز - اشاعه و ترویج -
رشته نامرئی - تائنی و آهستگی - تحلیل قُوا - خار و خاره - فرعونیان و قبطیان -
طورِ سینین - ناحیه شقیقه - اشتهای زاید الوصف - چهره مصمم - رفتارِ ترحم آمیز - رمقِ
حیات - شیوه و نَسَق - فُرقت و جدایی - نمایش نامه مکبث - تصاویر بدیع - غزلواره های
شکسپیر - نعمت و موهبت - غزّه جوانی - نظیر ایزنان - راهبِ فرزانه - اسطوره ققنوس -
مرغان خوش الحان - قانع و متقاعد - دلکش و بهجت انگیز - موقر و متواضع - توجهات
عامّه - شرح اغراق آمیز - حرکات طعن آلود - جاذبه سحر انگیز - تیره و بی فروغ -
لمحه و لحظه - شراره سیال - بافت ابهام آمیز - ثقبه و سوراخ - سفر و حضر - قلیة
حلوا - اَضْغاثِ أحلام - حبسیّه و بَثّ الشَّکْوَى - وصال و فراق - عود و ساج - سبز و
نغز - حَسَنانِ عجم - به رَعْم و برخلاف - پیک زَرین قبا .

حماقت و جهالت - استدعا و تمنا - سیاق مطلب - اصلِ تنازع - حظّ و بهره -
تأمّلاتِ درونی - بقچه چل تکّه - موزة لوور - مردِ موقر - عزلِ رئیس الوزرا - دَقّت و
صحّت - سیره و مغازی - اطلس های تاریخی - قدیس و پاک - اصولِ ظالمانه - پانسیون
ارزان قیمت - برهنه های هم میهن - صدایِ به عمد - لذّت غریب - آرام و بی دغدغه -
صدر المتألّهین شیرازی - اغراق و بزرگ نمایی - تعصّب و غرض ورزی - سوء ظن -

فراست و زیرکی - زُهاد و عُبّاد - حافظِ لسان الغیب - معادل و هم طراز - خَلّاقیت و سازندگی - اعصار و قرون - حسّ غریب - تن پوش عزا - عصمت و پاکی - ینبوع و چشمه - متنّبّه و بیدار - گل و سنبل - شهر خواف - خوالیگر دربار - بلهوس و غافل - مَهبیب و وحشتناک.

خودآزمایی

۱) کدام یک از کلمات زیر، امروز رایج نیستند؟ آنها را مشخص کنید و معنی آنها را با استفاده از کتاب لغت بنویسید.

خوازه، خواری، خوالیگر، دشخواری، خواهش.

۲) تفاوت آوایی و املائی واژه‌های زیر را توضیح دهید.

سُنبل، اجتماع، انبساط، دست بند، منبر، سنباده.

۳) اجزای جمله‌های زیر را در نمودار نشان دهید.

الف) باغبان، گل را آب داد.

ب) این لباس، از نخ است.

پ) ماه تابید.



درس یازدهم

بازگردانی – بازنویسی

به حکایت زیر توجه کنید.

همدردی

۱ شبی در بغداد آتشی افروخته شد و نیمی از شهر در آتش سوخت. ۲ در آن اوضاع و احوال و در میان خاک و دود، یکی از بازاریان خدا را شکر می کرد که به دکان من آسیبی نرسیده است. ۳ مرد جهان دیده ای به او گفت: ای هوس باز خودپرست، آیا تنها در فکر خودت هستی؟ ۴ آیا راضی هستی که شهری بسوزد اما به خانه تو آسیبی نرسد؟
نوشته بالا «بازگردانی» حکایتی از بوستان سعدی به نثر فارسی امروز است. اصل این حکایت را با هم می خوانیم.

همدردی

۱ شبی دود خلق آتشی بر فروخت
شنیدم که بغداد نیمی بسوخت
۲ یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود
که دکان ما را گزندى نبود

۳ جهان دیده‌ای گفتش ای بلهوس تو را خود غم خویشتن بود و بس!

۴ پسندی که شهری بسوزد به نار اگرچه سرایت بود بر کنار

شما نیز در طول سال‌های تحصیل خود شعر و نثر پیشینیان یا اشعار معاصران را به نثر امروز بازگردانده‌اید.

از مقایسه شکل اصلی حکایت با صورت بازگردانی شده آن درمی‌یابیم که:

۱) مضمون حکایت به خوبی منتقل شده است.^۱

۲) برخی از کاربردهای دستور تاریخی با توجه به دستور زبان امروز، معادل‌سازی شده است؛ مثلاً: اندر ← در

دگان ما را ← به دگان ما

۳) به جای برخی از واژگان و اصطلاحات دشوار یا کهنه حکایت، معادل‌هایی امروزی قرار داده شده است:

گزند ← آسیب سرا ← خانه

۴) در شعر به ضرورت وزن، جای برخی از کلمات تغییر یافته است:

شنیدم که بغداد نیمی بسوخت ← شنیدم که نیمی از بغداد سوخت

به این کار «بازگردانی» گفته می‌شود. بازگردانی در واقع، امروزی کردن شعر یا نثر است. مقصود از امروزی کردن نوشته‌های قدیم آن است که محتوا و پیام آنها را به زبانی ساده و قابل فهم مطرح کنیم. پس نباید به تلخیص یا شرح و تحلیل و تفسیر نوشته پرداخت. از تعبیرهای زیبای متن، در حدی که با ذوق و شیوه مطلوب امروز سازگار باشد، نیز نباید چشم پوشید؛ مثلاً، این بخش از شعر معروف نیما را می‌توان چنین بازگردانی کرد:

نازک آرای تن ساق گلی

که به جانش کیشتم

و به جان دادمش آب

۱- به یاد داشته باشیم هدف از بازگردانی، تبدیل زبان کهن به زبان معیار امروز است و این خود نوعی تمرین برای نگارش پیشرفته محسوب می‌شود.

ای دریغا به برم می شکند
 «افسوس که تن ساق گل نازک آرای (اندیشه و افکار شاعرانه‌ام) که آن را با تمام وجود پرورده‌ام، در برابر چشمانم می شکند».

برخی از اشعار یا نوشته‌ها چنان ساده و روان اند که هنگام بازگردانی به تغییر زیاد نیاز ندارند. مثلاً، با تغییر و جابه‌جایی اندکی، این شعر مولوی را می‌توان به نثر درآورد:

خاتم	ملک	سلیمان	است	علم	جمله	عالم	صورت	و	جان	است	علم
۲	۳	۴	۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۵

علم خاتم مُلکِ سلیمان است. همهٔ عالم صورت و علم، جانِ [آن] است.

فَعَالِیَّت

سه بیت از داستان «زاغ و کبک» را بازگردانی کنید.



حکایت پیشین را می‌توانیم با شاخ و برگ دادن، این‌گونه بازنویسی کنیم:

بغداد، شهر افسانه‌ای هزارویک شب آرام خفته است. دجله در جست‌وخیز و جوش و جلا است. صیادان و کشاورزان و بازاریان فارغ از کار روزانه در بستری گرم، تن‌های خستهٔ خویش را به خواب سپرده‌اند اما ظلم و ستم هم چنان بیدار است. حاکم ستمگر بغداد، این شهر افسانه‌ای و زیبا را پایمال غارت و چپاول خود کرده است. او از هیچ ستمی روی گردان نیست. به بیوه‌زنان و یتیمان نیز رحم نمی‌کند و ستم‌دیدگان در برابر او، چاره‌ای ندارند جز این که به خداوند پناه ببرند. سرانجام، شعلهٔ نفرین‌ها و دود آه مردم ستم‌دیده کارساز می‌شود. آتشی مهیب در بازار می‌افتد و نیمی از بغداد را به محاصره درمی‌آورد. خانهٔ حاکم ستمگر نیز در آتش می‌سوزد. آتش و دود همه جا را فراگرفته است. مردم سراسیمه و وحشت‌زده و سرگردان‌اند. آنها نمی‌دانند چه می‌کنند و به کجا می‌روند. کاری از هیچ‌کس برنمی‌آید. در این میان، جابر بازرگان شکر خدا می‌گوید. مردی از او می‌پرسد: اکنون چه جای شکرگزاری است؟

بازرگان جواب می‌دهد: از آن خدا را شکر می‌گویم که به لطف او، در حالی که نیمی از شهر سوخته، دگان من سالم مانده است. مرد می‌داند که جابر بازرگانی خوش‌گذران، فریب‌کار، طماع و

خودخواه است. پس با تعجب، خطاب به او می‌گوید: آیا تو می‌بسندی که شمیری در آتش بسوزد و تنها خائنه تو در امان بماند؟ آیا این دلیل شادمانی توست؟

شما می‌توانید این حکایت کوتاه را به شیوه‌های گوناگون دیگری گسترش دهید و بازنویسی کنید. در این نوع بازنویسی، ضمن حفظ محتوا و پیام، معمولاً تغییراتی به شرح زیر در نوشته ایجاد می‌شود:

- زبان نوشته، امروزی و ساده و قابل فهم می‌گردد.
 - مطلب به کمک توصیف چهره‌ها، صحنه‌ها و حالات پرورانده می‌شود.
 - رویدادها بازسازی می‌شوند و تجسم می‌یابند.
- به کمک بازنویسی، می‌توانیم متون ادبی گذشته را که زبان و بیانشان برای نسل امروز نامأنوس است، به زبان معیار امروز درآوریم و عناصر کهنه آنها را تغییر دهیم؛ به جای ترکیبات و واژه‌های مهجور آنها، تعبیر آشنا بنشانیم و از این راه، مفاهیم والای موردنظر آنها را به نسل امروز منتقل سازیم. در عین حال، ساده کردن متون کهن خود نوعی تمرین مناسب و مؤثر برای نویسندگی است. بسیاری از نویسندگان و هنرمندان در سراسر جهان، شاهکارهای ادبیات ملی خود را در قالب نمایش‌نامه، فیلم‌نامه و داستان به زبان و بیانی در خور ذوق و طبع مردم امروز درآورده‌اند.
- در بازنویسی به چند نکته باید توجه داشته باشیم:
- پیام‌های اصیل و ارزشمند و اندیشه‌های والای اخلاقی، اجتماعی، عرفانی و انسانی را حفظ و منتقل کنیم.
 - برای بازنویسی، متون را از میان آثار با ارزش ادب گذشته انتخاب کنیم.
 - مآخذ دقیق متن باز نوشته را ذکر کنیم.
 - در نقل محتوا و پیام، امانت را رعایت کنیم و در صورت امکان، پیام‌های امروزی را در آن بگنجانیم.
 - اگر متن اصلی شعراست، می‌توانیم بخش‌های زیبا و هنرمندانه آن را عیناً نقل کنیم.

فعالیت

نمونه‌ای از درس‌هایی را که در کتاب‌های ادبیات فارسی امسال و سال‌های پیش شکل بازنویسی دارند، نام ببرید.

اکنون نمونه‌ای^۱ از بازنویسی را با عنوان «جاهلانه» با هم می‌خوانیم:

جاهلانه

روزی بود، روزگاری بود. دو جاهل در صحرای بلخ می‌رفتند. راه دراز بود اما از جهالت تا حماقت راه درازی نیست؛ نادان احمق یا حرفی ندارد یا درگفت و شنید چیزی برای دعوا پیدا می‌کند. وقتی از خاموش ماندن حوصله‌شان سر رفت، یکی به دیگری گفت: «ای فلان، آخرین چیزی بگو؛ خفه شدیم.»

شنونده جواب داد: «به جهتم که خفه شدی اما اگر حرفی پیدا کرده‌ای که تو را قلقلک می‌دهد، بگو.»

اولی گفت: «یک چیزی بگویم سرمان گرم شود، بیا از آرزوی خود حرف بزنیم.»

دومی گفت: «خیلی خوب، بگو ببینم تو می‌خواستی چه داشته باشی؟»

اولی گفت: «من آرزو دارم چند تا بز و میش حسایی داشته باشم که در این صحرا بچرند، از

شیرشان بنوشم، از پشمشان بیوشم، کودشان را بفروشم و به آدمی مثل تو احتیاج نداشته باشم.»

دومی گفت: «گل گفتمی. من هم آرزو دارم چند تا گرگ داشته باشم، آنها را ول کنم که بیایند بز

و میش تو را از هم بدرند و بخورند.»

اولی گفت: «خیلی بی‌معرفتی! مگر من به تو چه بدی کرده‌ام که می‌خواهی گوسفندهایم را نابود کنی؟»

۱) برای آشنایی با نمونه‌هایی از بازنویسی، به آثار زیر مراجعه کنید:

- قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب، مهدی آذری یزدی، ۱۰ جلد، انتشارات امیرکبیر.
- داستان باستان، احسان یار شاطر (بازنویسی داستان‌های شاهنامه).
- داستان‌های دل‌انگیز در ادب فارسی، دکتر زهرا خانلری (کیا).
- داستان‌های عیاری در ادب فارسی، اقبال یغمایی.
- فیل در خانه تاریک (بازنویسی یکی از داستان‌های مثنوی)، ناصر ایرانی.

دومی گفت: «از این بدتر چه می‌خواهی که اولین کارت با میش و بزت این است که با من دشمنی کنی. خدا نکند که تو چیزی داشته باشی.»

اولی گفت: «این حرف‌ها برای دهن تو خیلی زیاد است.»

دومی گفت: «حالا که این‌طور شد، پس بگیر!» مستی به چانه رفیقش زد و با هم گلاویز شدند و حالا ترن کی بز. بعد از این که پیراهنشان پاره شد و لگه‌های خون دست و دامنه‌شان را نقاشی کرد و هم چنان یکدیگر را نگاه داشته بودند که نفس تازه کنند، شخصی از راه رسید و گفت: «چه تان است؟ چرا مسئله را با زبان خوش حل نمی‌کنید. دعوا که برای آدم‌نان نمی‌شود.»

اولی گفت: «نه آخر، این بی‌معرفت را بگو که چشم ندارد بز و میش مرا ببیند و گرگش را بر سر آنها می‌فرستد!»

دومی گفت: «تقصیر از خودش است. لیاقت هیچ‌چیز را ندارد. اگر دو تا گوسفند داشته باشد، دیگر خدا را بنده نیست.»

تازه رسیده گفت: «خوب، حالا کو گرگ و کو گوسفند؟ من که چیزی نمی‌بینم.»

اولی گفت: «نه بابا، گوسفند و گرگ این‌جا نیستند. ما داشتیم آرزوهایمان را می‌گفتیم و این احمق نگذاشت دو تا کلام حرف بزیم.»

دومی گفت: «نه، تو را به خدا حماقت این یکی را ببین که گرگی در کار نیست و او رفیق جانی‌اش را فدای میش و بزش می‌کند.»

تازه رسیده گفت: «خیلی خوب. ول کنید ببینم و داستان را تعریف کنید.» وقتی از اول قصه را گفتند، سومی گفت: «شما هر دو تان آدم‌های احمقی هستید که سر هیچ و بوج دعوا می‌کنید. اصلاً دو تا بز و میش چه هست که کسی برای آنها خون خودش را کتیف کند؟» بعد رو کرد به اولی و گفت: «خوب، آدم حسابی، تو که آرزو می‌کردی، می‌خواستی یک گله شتر آرزو کنی که هم پشمش بیشتر باشد، هم شیرش، هم قیمتش؛ دیگر گرگ هم حریف آنها نمی‌شد.»

دومی گفت: «خوب، من هم یک گله فیل آرزو می‌کردم و آنها را به جان شترها می‌انداختم.» تازه رسیده اوقاتش تلخ شد و گفت: «خیال نکنی‌ها! من خودم ده تا فیل را که مرده و زنده‌اش صد تومان است، با یک مشت نغله می‌کنم.»

دومی گفت: «اصلاً تو چرا در دعوایی که مال تو نیست دخالت می‌کنی.»

تازه رسیده گفت: «همین که گفتم. اگر بخوای روی حرف من حرف بزنی، این گوش‌هایت را می‌کنم.»

بلافاصله، تازه رسیده پیش رفت و گوش‌های دومی را گرفت. اولی به رگ غیرتش برخورد و به تازه رسیده گفت: «اصلاً تو کی هستی و چه می‌گویی؟»

تازه رسیده گفت: «عجب آدم‌های جاهلی هستند! من می‌خواهم صلحتان بدهم و شما با من یکی به دو می‌کنید؟» دست اولی را هم گرفت و تاب داد.

دومی به غیرتش برخورد. یخهٔ سومی را گرفت و گفت: «بین داداش، ما هر چه هستیم با هم رفیقیم ولی تو غریبه‌ای و حریف ما نیستی.»

سومی گفت: «غریبه جد و آباتان است. این صحرا مال من است و شما حق ندارید در اینجا دعوا راه بیندازید.»

اولی و دومی گفتند: «یک صحرائی به تو نشان بدهیم که خودت حظ کنی.»
دو نفری با او دست به گریبان شدند و او زورش می‌چربید. بعد از قدری زد و خورد گفت: «قضیه با کتک کاری حل نمی‌شود. شما خیال کردید اینجا شهر هرت است ولی بد خیال کردید. دیوان «بلخ» نزدیک است. می‌برمتان پیش قاضی تا دختنان را بیاورد.»

دو نفری گفتند: «برو برویم، ما با تو کاری نداشتیم. تو ما را کتک زدی. برویم تا نشانت بدهیم.»
آمدند پیش قاضی دیوان بلخ و هر سه شکایت داشتند؛ این گفت: «آن مرا زده است» و آن گفت: «این مرا زده است.»

قاضی پرسید: «گفت و گو بر سر چه بود؟» داستان را شرح دادند. قاضی تمام حرف‌ها را شنید و گفت: «بسیار خوب، باید بزها و میش‌ها و گرگ‌ها و شترها و فیل‌ها را حاضر کنید تا حکم دیوان بلخ را صادر کنیم.»

گفتند: «آخر، بز و میش و گرگی و شتری و فیلی در کار نیست. ما اینها را آرزو کرده بودیم.»
قاضی دیوان بلخ گفت: «خیلی خوب. آرزو بر جوانان عیب نیست ولی کار ما حساب دارد. شما کتک کاری کرده‌اید و حالا یا باید هر سه را به زندان بیندازم یا باید ضامن بدهید و تمام آثار جرم را حاضر کنید تا رسیدگی کنیم و بی‌گناه را از گناه کار بشناسیم.»

گفتند: «خیلی خوب، می‌رویم زندان.»
قاضی گفت: «خیال کردید؛ زندان ما نان مفت ندارد به کسی بدهد. باید خودتان ضامن یکدیگر شوید و بروید بزها و میش‌ها را بیاورید تا برایتان آش درست کنند. گرگ و شتر و فیلش را هم به شما تخفیف می‌دهم.»

جاهلان دیدند حرف حسابی جواب ندارد و چاره نیست. یکدیگر را ضمانت کردند و رفتند که

بزه‌ها را بیاورند ولی هنوز که هنوز است به آرزوی خودشان نرسیده‌اند.

(قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب، مهدی آذریزدی)

بیاموزیم



به جمله‌های زیر توجه کنید:

او همواره سعی می‌کند کارهای خود را موجج (موجه) جلوه دهد.
مقدم بازدیدکننده‌گان (بازدیدکنندگان) عزیز را گرامی می‌داریم.
من از خواروبارفروشی (خواربارفروشی) محل خود خرید می‌کنم.
مجلس شورای اسلامی بوجه (بودجه) سال جاری را بررسی (بررسی) کرد.

* * *

تخماً شما نیز باین گونه غلط‌های املائی (موجج، بازدیدکننده گان، خواروبار،
بوجه، بررسی) مواجه شده‌اید. این گونه اشتباهات ممکن است به دلایلی چون
وجود واج چند حرفی، نزدیکی واج‌ها؛ تلفظ اشتباه «ه» غیر ملفوظ به جای

«ه» ملفوظ و نوشتن آن، کم و زیاد کردن حروف یک کلمه، اختلاف در تلفظ اشتباه در کاربرد تشدید و ... به وجود آید. در جدول زیر، تعدادی از پرکاربردترین غلط‌های املائی و شکل درست آنها را می‌بینیم.

دست	نادرست	دست	نادرست
ازدحام	ازدهام	تقاص	تخاص
اعماق	عماق	توجیه	توجیح
انزجار (و نفرت)	انضجار (و نفرت)	تهیه	تهیه
انضباط	انطباط	دیدگان	دیده‌گان
بجوده	بهبوجه	ذوزنقه	ذودنقه
برحه	برحه	راجع به	راجب
ترجیح	ترجیه	راحت‌تر	راحتر
تعیین	تعین	رذل	رزل
تغییر	تغیر	زادبوم	زادوبوم

درست	نادرست	درست	نادرست
زاد و ولد	زاد و ولد	مزبور	مذبور
سادگی	سادگی	منت	منت
سپاس گزار	سپاس گزار	ضلالت	زلالت
طاق (بنا)	طاق (بنا)	تتها	تتها
مأخذ و منابع	مأخذ و منابع	و حله	و حله
موجه	موجه	هرس کردن	حرس کردن

خودآزمایی

۱) ابیات زیر را با جابه‌جایی مختصری به نثر بازگردانی کنید؛ مثال :

□ شنیدم که در تنگنایی شتر بیفتاد و بشکست صندوق دُر
(سعدی)
شنیدم که شتری در تنگنایی افتاد و صندوق دُر (مروارید) [که بار آن بود] شکست.

□ اگر هوشمندی به معنی گرای که معنی بماند نه صورت به جای
(سعدی)

□ من از رویدن خار سردیوار دانستم

که ناکس کس نمی‌گردد بدین بالانشینی‌ها

(صائب)

□ گرت همواره باید کامکاری ز مور آموز رسم بردباری
(پروین اعتصامی)

□ دوباره پلک دلم می‌برد، نشانه چیست

شنیده‌ام که می‌آید کسی به مهمانی

(قیصر امین پور)

۲) اشعار زیر را بازنویسی کنید :

تا چند زمین نهاد بودن	سیلی خورِ خاک و باد بودن
چون باد دویدن از پی خاک	مشغول شدن به خار و خاشاک
تا چند چو یخ فسرده بودن	در آب چو موشِ مرده بودن
گردن چه نهی به هر قفایی	راضی چه شوی به هر جفایی
چون شیر به خود سپه‌شکن باش	فرزند خصال خویشتن باش

(لیلی و مجنون، نظامی)



نظام معنایی زبان

در سال گذشته آموختیم که یکی از سطوح مطالعهٔ زبان، معناشناسی است. معناشناسی کوششی است برای پی بردن به این نکته که اهل زبان چگونه منظور هم‌دیگر را می‌فهمند، چرا برخی از واژه‌ها جمله‌ها را با معنا می‌دانند و می‌پذیرند و بعضی دیگر را بی‌معنا می‌دانند؛ در صورتی که ممکن است تعدادی از آنها را اصلاً نشنیده باشند. حال ببینیم معنا را چگونه درمی‌یابیم؛ به دو جملهٔ زیر، توجه کنید.

دیروز، حسن می‌آمد.

دیروز، لباس می‌آمد.

به نظر شما کدام جمله در زبان فارسی معیار امروز به کار می‌رود، چرا؟

حال به جملهٔ بعدی توجه کنید:

دیروز، لباس به شما می‌آمد.

این جمله، اکنون جملهٔ آشنای معنی‌داری است و معنای آن به رابطهٔ هم‌نشینی فعل با متمم مربوط می‌شود؛ چون زبان یک دستگاه است، ارزش دقیق معنایی عناصر آن، در ارتباط آنها با سایر عناصر، بهتر درک می‌شود. برخی از عنصرهای زبانی یک معنای مستقیم و یک معنای غیرمستقیم دارند؛ معنای مستقیم همان معنای روشن و مشخص آن است و معنای غیرمستقیم از هم‌نشینی با عناصر دیگر استنباط می‌شود. به این دو جمله نیز توجه کنید.

ماه، طولانی بود.

ماه، روشن بود.

می بینیم که دو واژه «طولانی و روشن» علاوه بر معانی مشخص خود، از طریق رابطه هم نشینی، در تشخیص معنای «ماه» نیز کمک می کنند و در حقیقت به کمک آن دو، می فهمیم که منظور از ماه نخست، یکی از دوازده ماه سال و منظور از دومین ماه، ماه آسمانی است.

فَعَالِيَت

در جاهای خالی واژه های مناسبی بنویسید که معنای فعل ها را تغییر دهند. سپس درباره آنها گفت و گو کنید.

دانش آموز ... بُرد.

دانش آموز ... بُرد.

دانش آموز ... بُرد.

دانش آموز ... بُرد.

بنابراین، بعضی کلمات به تنهایی نمی توانند خود را بشناسانند و لازم است در جمله یا زنجیره سخن قرار گیرند، مثلاً، معنای واژه «سیر» را هرگز نمی توان دانست. مگر با استفاده از شیوه های زیر:

الف) قرار دادن واژه در جمله:

سیر را هنگام پاییز می کارند.

سیر را غم گرسنه نیست، هم چنان که سوار را غم پیاده.

سیر را معادل ۷۵ گرم می دانند.

سبز سیر، رنگ زیبایی است.

چنگیز از ریختن خون بی گناهان سیر نشد.

ب) توجه به رابطه های معنایی (ترادف، تضاد، تضمّن و تناسب)؛ یعنی ارتباط دادن واژه سیر به واژه های کاشتن، گرسنه، وزن، روشن، خوراکی، اشتها؛ گاهی نیز یافتن معنا

در پاره‌ای موارد به این سادگی نیست؛ مثلاً، همهٔ ما معنای واژه‌های زیر را به سادگی می‌فهمیم: شیر، قورمه‌سبزی، کله، دهان، بو، می‌دهد

اگر از پیوستن واژه‌های بالا دو جملهٔ زیر را بسازیم:

«کله‌اش بوی قورمه‌سبزی می‌دهد»، «دهانش بوی شیر می‌دهد» به هیچ وجه از مجموع معنای واژه‌های ذکر شده، معنای دو جملهٔ بالا را نمی‌توانیم درک کنیم و اگر کسی قبلاً این ضرب‌المثل‌ها را نشنیده باشد، قادر به دریافت مفهوم این دو جمله نیست. حتماً شنیده‌اید که گاهی همین مشکل در ترجمهٔ موضوعی از زبانی به زبان دیگر پیش می‌آید؛ زیرا چنین جمله‌هایی را در همهٔ زبان‌ها می‌توان یافت.

فعالیت

دربارهٔ تفاوت معنایی فعل «گشت» در بیت زیر گفت‌وگو کنید.

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

آیا معنا امری ثابت و همیشگی است؟ برای پی بردن به این موضوع، دو جملهٔ زیر را با هم می‌خوانیم:

چند ماه بود که به گرمابه نرفته و شوخ از خویشان باز نکرده بودیم.

(سفرنامهٔ ناصر خسرو)

دوستم خیلی شوخ است؛ هرگز خنده از لب‌هایش جدا نمی‌شود.

توجه دارید که معنای واژهٔ شوخ در زمان ناصرخسرو چه بوده و امروز چیست.

بنابراین، نه معنای واژه‌ها ابدی است، نه خود آنها. ممکن است در گذر زمان برای

واژه، یکی از چهار وضعیّت زیر پیش آید:

الف) پس از انتقال به دوره‌ای دیگر، به علل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی،

کاملاً متروک و از فهرست واژگان دورهٔ بعد حذف شود؛

مانند: برگستوان، سوفار

این واژه‌ها فقط در شعر و نثر گذشتگان یافت می‌شوند.

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنایی جدید به دوران بعد منتقل شود؛ مثلاً، در گذشتهٔ زبان فارسی، واژه‌های کثیف و سوگند وجود داشته‌اند. این واژه‌ها امروز هم وجود دارند اما تحوّل معنایی یافته‌اند.

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: گریه، شادی، خنده، زیبایی، دست، پا، چشم.

ت) برخی هم معنای قدیم را حفظ کرده‌اند و هم معنای جدید گرفته‌اند؛ مانند: سپر،

یخچال

فَعَالِيَّت

مشخّص کنید واژه‌های زیر، مشمول کدام یک از وضعیّت‌های چهارگانه

شده‌اند:

دستور، رکاب، تماشا، کثیف، سفینه، سپر، زین، دستار.

برای بیان معانی، مفاهیم یا پدیده‌های جدید نیز واژه‌های جدیدی به وجود می‌آیند که در گذشته وجود نداشته‌اند. این دگرگونی‌های معنایی با تغییر ساخت فرهنگی و سیاسی جدید منطبق می‌شوند. برخی از شیوه‌های ساخت واژه‌های جدید عبارت است از:

۱) ترکیب؛ مانند: خرمن کوب

۲) اشتقاق؛ مانند: یارانه

۳) سر واژه‌سازی (علایم اختصاری): نخستین واج‌های چند کلمه را با هم

می‌آمیزند و کلمهٔ جدیدی می‌سازند؛ مانند:

سمت: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی

ساف: سازمان آزادی بخش فلسطین



به جمله‌های زیر توجه کنید:

□ هر یک از قضات، پرونده‌ی علی‌حده‌ای را در جلسه‌ی عادی خود بررسی کردند.

□ گاهی والدین به خود حق می‌دهند با شفقتِ تمام برای تربیت و تقویت فرزندان خود، به هر رفتار فوق‌العاده‌ای دست بزنند.

با دقت در کلمات مشد بالا در می‌یابیم که هیچ‌یک به تشدید نیاز ندارند؛

زیرا:

□ قضات جمع‌کسر «قاضی» است و نباید مشد خوانده و نوشته شود.

□ حده به معنای «تهایی و وحدت» است؛ مانند ثقه، صلح، صفت (صفه).

پس علی‌حده (به تهایی) بدون تشدید است.

- عادت، عادی و فوق العاده هیچ کدام به تشدید نیاز ندارند.
 - بررسی از دو کلمه فارسی «بر» و «رسی» تشکیل شده و فاقد تشدید است.
 - حق و کلمات دیگری که در زبان عربی تشدید پایانی دارند - مانند: سدّ، حدّ، مستحقّ - زمانی تشدید در فارسی می گیرند که بعد از آنها مصوّت بیاید:
 - مانند حقّ من، سدّ کرج، در غیر این صورت، به تشدید نیاز ندارند.
 - شُفقت مصدر عربی است و تشدید ندارد. (شاید بامثقت اشتباه گرفته شده است)
 - تربیت و تقویت مصدر باب تفعیل هستند؛ مانند: تسلیت، تهنیت
- و... و به تشدید نیاز ندارند.

خودآزمایی

۱) صورت کامل سر واژه‌های زیر را بنویسید.

تراجا، نهاجا، اتکا، هما.

۲) با استفاده از روش‌های ساختن واژه‌های جدید، از واژه‌های «پوش» و «نوش» و «کوش»

واژه‌های جدیدی بسازید.

۳) چهار کلمه مثال بزنید که در گذشته وجود داشته و امروز نیز با تغییر در حوزه معنایی وجود دارد.

۴) چهار واژه مثال بزنید که امروزه رایج نیست اما در گذشته وجود داشته است.

۵) چهار واژه از غیر محسوسات مثال بزنید که در گذشته وجود نداشته و امروز به وجود آمده است.

۶) یکی از حکایت‌های «آورده‌اند که ...» از کتاب ادبیات فارسی خود را به دلخواه انتخاب و

بازنویسی کنید.

۷) درباره تفاوت معنایی فعل «می‌آید»، در جمله‌های زیر، توضیح دهید.

الف) برف می‌آید.

ب) این لباس به شما می‌آید.